

بررسی رابطه علم کلام و فلسفه

علی ربانی گلپایگانی

چکیده

علم کلام از نخستین دانش‌هایی است که در بستر اندیشه اسلامی با الهام‌گیری از وحی و عقل برای تبیین باورهای دینی و نیز پاسخ‌گویی به شبهه‌های مخالفین پدید آمد. از سوی دیگر، با گسترش قلمرو جهان اسلام و ارتباط نزدیک مسلمانان با پیروان دیگر ادیان و مکاتب، آرای فلسفی از شرق و غرب عالم در میان مسلمانان راه یافت. پس از پذیرش آرای فلسفی در میان گروه‌های اسلامی، به تدریج مباحث کلامی با مسائل فلسفی آمیخته شد تا آنجا که در سده‌های اخیر بعضی ادعا کردند که کلام شیعی چیزی جز الهیات بالمعنی الاخص (فلسفه) نیست.

در این مقاله بر آنیم تا ربط و نسبت میان کلام و فلسفه را در سه امر، یعنی در موضوع، روش و غایت، روشن سازیم تا از ادعاهای افراطی و نیز تفریطی در حق کلام و فلسفه پرهیز شود.

کلیدواژه‌ها

علم کلام، فلسفه، موضوع علم، روش تحقیق، غایت.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پتال جامع علوم انسانی

مقدمه

فلسفه دو کاربرد عام و خاص دارد. کاربرد عام آن، همه دانش‌های عقلی-درمقابل دانش‌های نقلی چون لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، تفسیر، حدیث، فقه و اصول-را شامل می‌شود. الهیات، ریاضیات و طبیعیات زیرمجموعه‌های فلسفه نظری، و سیاسیات، اخلاقیات و منزلیات زیرمجموعه‌های فلسفه عملی هستند. کاربرد خاص فلسفه به الهیات اختصاص دارد و فلسفه اولی، علم اعلی، علم کلی و مابعدالطبیعه نامیده شده است. این بخش از فلسفه بر دیگر بخش‌های آن برتری دارد و هرگاه نام فلسفه بدون قید و قرینه به کار رود، همین معنا مقصود است (آشنایی با علوم اسلامی، ۱۴۸/۱-۱۵۰).

کاربرد دوم اصطلاح فلسفه، به تدریج پدید آمده است و در آغاز، اصطلاح رایج همان کاربرد عام فلسفه بود. بدین جهت، آن را به دو بخش فلسفه نظری و عملی تقسیم می‌کردند، ولی پس از آنکه به تدریج ریاضیات، طبیعیات و دیگر شاخه‌های فلسفه از آن جدا شدند، کاربرد خاص فلسفه رواج یافت (مبانی فلسفه اسلامی، ۱-۲).

در هر حال، فلسفه به عنوان علمی که به بحث درباره «موجود بمأهو موجود» می‌پردازد (هستی‌شناسی) تاریخی کهن دارد و در یونان باستان و دیگر مناطق جهان بوده است. این علم در دنیای اسلام نیز مورد توجه گروهی از متفکران قرار گرفت که به نام فیلسوف شناخته شدند. اگرچه مایه نخستین فلسفه در میان فیلسوفان مسلمان از تمدن‌های یونانی و غیر یونانی گرفته شده است، ولی فیلسوفان مسلمان با استعداد‌های خدادادی که در پرتو انوار وحی و بیانات پیشوایان دینی شکوفا شده بود، به بررسی و گزینش آنها پرداختند و یک نظام فلسفی عرضه داشتند که افزون بر اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان اسکندریه و عرفان مشرق زمین، اندیشه‌های جدیدی نیز دربردارد و به هر یک از نظام‌های فلسفی شرق و غرب برتری دارد (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ۳۰/۱).

علم کلام اسلامی، یکی از نخستین و مهم‌ترین دانش‌هایی است که در بستر تفکر اسلامی و با الهام از عقل و وحی و برای پاسخ‌گویی به نیازهای دینی مسلمانان در عرصه

باورها و آموزه‌های ایمانی پدید آمد. چون تبیین عقاید دینی و دفاع منطقی و معقول از آنها از اساسی‌ترین اهداف و وظایف علم کلام به شمار می‌رود، می‌توان گفت کلام اسلامی - نه به عنوان شاخه‌ای از علم اسلامی، بلکه به عنوان حرکت و تلاشی فکری - فرهنگی در جهت اهداف و وظایف سه‌گانه‌ای که گذشت - با ظهور آیین اسلام همزاد و همراه بوده است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ نخستین متکلم اسلامی است؛ زیرا در عالی‌ترین سطح به تبیین و تحکیم عقاید اسلامی و دفاع منطقی و معقول از آنها پرداخته است. پس از او این رسالت خطیر را شماری از اصحاب پیامبر ﷺ که علی علیه السلام برترین آنان است، ادامه دادند. چنان‌که پس از صحابه نیز گروهی از مسلمانان به ایفای این مسئولیت مهم دینی اقدام کردند که امامان معصوم علیهم السلام سرآمد آنان بودند به تدریج و در پی دگرگونی‌هایی که در حوزه باورهای دینی رخ داد، فرقی و مذاهب کلامی پدید آمدند و علم کلام به عنوان شاخه‌ای از علوم اسلامی سربرآورد.

از سوی دیگر، با گسترش قلمرو دنیای اسلام و ارتباط مسلمانان با پیروان ادیان و مکتب‌های دیگر، اندیشه‌های فلسفی شرق و غرب در میان مسلمانان راه یافت که با واکنش‌های متفاوت و متضادی روبه‌رو شد. گروهی مانند اهل حدیث و حنبله با این انگیزه که هر اندیشه‌ای که از کتاب و سنت برنیامده باشد بدعت و حرام است، اندیشه‌های فلسفی را مردود دانستند. گروهی دیگر مانند معتزله با این استدلال که علم و حکمت از سوی هر کس و از هر جا که مطرح شده باشد مطلوب است، با اندیشه‌های فلسفی برخوردی اثباتی و نه تقلیدی، بلکه تحقیقی و نقادانه کردند؛ آنچه را با عقاید اسلامی - بنابر شناخت و برداشت خود - موافق یافتند برگزیدند، و آنچه را مخالف دانستند، رد کردند (محقق لاهیجی، گومر مراد، ۴۸). بدین ترتیب معتزله به علم کلام صیغه‌ای عقلی - فلسفی دادند. بعدها این روش را برخی از متکلمان اشعری مانند فخرالدین رازی نیز ادامه دادند و سرانجام خواجه نصیرالدین طوسی آن را به مرحله کمال رساند. وی در کتاب ارزشمند *تجرید الکلام*، نخست به تبیین و بررسی مسائل فلسفه اولی پرداخت و دو مقصد از مقاصد شش‌گانه کتاب خود را بدان اختصاص داد. سپس در مقاصد چهارگانه دیگر به مسائل مربوط به خداشناسی، نبوت، امامت

و معاد پرداخت. پس از وی نیز دیگر متکلمان اسلامی - اعم از شیعی و غیر شیعی - تا مدت‌ها این روش را ادامه دادند. از آنچه گفته شد تفاوت نگرش فیلسوفان و متکلمان اسلامی به فلسفه روشن گردید؛ زیرا فیلسوفان به فلسفه نگاهی مستقل داشتند و آن را به عنوان مشغله اصلی فکری خود برگزیدند، ولی نگاه متکلمان به فلسفه، نگاهی مقدمه‌ای و ابزاری بود، رویکرد اصلی آنان، الهیات بالمعنی الاخص بود و نه الهیات بالمعنی الاعم. بحث‌های آنان در مسائل فلسفی صرف، با این انگیزه بود که در مسائل کلامی به ویژه الهیات از آن بهره گیرند. نیز از آنچه گذشت دانستیم که پرداختن به مسائل فلسفی پیش از مسائل اعتقادی در متون کلامی، از نوآوری‌های خواجه نصیرالدین طوسی نبوده است، بلکه نخستین بار متکلمان معتزلی به این کار پرداختند و سپس برخی از متکلمان اسلامی مانند فخرالدین رازی آشکارا بدان روی آوردند. آن‌گاه خواجه نصیرالدین طوسی این روش را به مرحله کمال رساند. بنابراین، نقش خواجه طوسی در این باره نقش تکمیلی است نه ابداعی. بنابراین، این سخن که علم کلام از سوی خواجه نصیرالدین طوسی رنگ فلسفی به خود گرفت، یا فلسفی شد (سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ۶۸) یا اینکه وی کلام را از سبک حکمت جدلی به سبک حکمت برهانی نزدیک کرد (آشنایی با علوم اسلامی، ۱۷۹) پذیرفته نیست. اساساً توصیف علم کلام به عنوان حکمت جدلی توصیف درستی نیست؛ زیرا متکلم آنجا که به عنوان یک پژوهشگر به تحقیق درباره مسائل اعتقادی می‌پردازد و می‌خواهد به فهم تحقیقی باورهای دینی برسد، سبک جدل معنا و مفهومی نخواهد داشت. روش جدل به گفت‌وگوی کلامی با دیگران مربوط است نه به پژوهش‌های شخصی متکلم.

با این مقدمه، در ادامه نسبت کلام و فلسفه را در محورهای سه‌گانه موضوع، روش و غایت بررسی می‌کنیم.

۱. موضوع فلسفه و کلام

دیدگاه مشهور درباره موضوع فلسفه این است که موضوع آن «موجود بما هو موجود» است. شیخ الرئیس در آغاز الهیات *شفها* پس از بررسی و نقد دو نظریه دیگر که موضوع فلسفه اولی را، وجود

خداوند و یا اسباب عالی هستی می‌دانند گفته است: «فالموضوع الاول لهذا العلم هو الموجود بما هو موجود» (ص ۲۸۱). فیلسوفان اسلامی پس از شیخ‌الرئیس نیز طرفدار همین نظریه‌اند. به گفته استاد شهید مطهری، ارسطو نخستین کسی است که دریافت، یک سلسله مسائل است که در هیچ علمی از علوم، اعم از طبیعی، ریاضی، اخلاقی، اجتماعی و منطقی نمی‌گنجد و باید آنها را به علم جداگانه‌ای متعلق دانست. شاید هم او اول کسی است که فهمید موضوعی که این مسائل را به عنوان عوارض و حالات خود گرد خود می‌آورد «موجود بما هو موجود» است (آشنایی با علوم اسلامی، ۱۵۵).

در باره چیستی موضوع علم کلام آرای مختلفی هست که عبارتند از:

۱. موجود بما هو موجود؛
۲. معلوم، از این جهت که در طریق اثبات عقاید دینی قرار می‌گیرد؛
۳. ذات و صفات خداوند؛
۴. اصول عقاید دینی؛^۱
۵. اوضاع شریعت.

بنابر نظریه نخست، فلسفه و کلام از نظر موضوع متحدند، ولی بنابر آرای دیگر، موضوع آن دو متمایز است. محقق لاهیجی در گوهر مراد، کلام را به دو قسم کلام متقدمان و متأخران تقسیم می‌کند و موضوع کلام متقدمان را اوضاع شریعت و موضوع کلام متأخران را موجود بما هو موجود می‌داند و نتیجه می‌گیرد کلام متقدمان با فلسفه از نظر موضوع متمایز و کلام متأخران با آن متحد است (۴۳-۴۲).

ایشان در *شورای الالهام* پس از نقل و بررسی آرا درباره موضوع علم کلام می‌گوید: نظر درست این است که میان کلام و فلسفه الهی از نظر موضوع تفاوتی گذاشته نشود، بلکه موضوع هر دو علم، موجود بما هو موجود به شمار آید (۷۱/۱).

۱. برای آگاهی از آرای مختلف درباره موضوع مهم کلام، ر.ک: همین نگارنده، در آمدی بر علم کلام، ۳۶-۲۷.

۲. روش بحث در فلسفه و کلام

در تاریخ فلسفه اولی از دو نظام فلسفی مشائی و اشراقی بسیار یاد می شود. تفاوت بارز این دو نظام فلسفی در روش بحث و شیوه شناخت آنهاست.

روش بحث در فلسفه مشائی، برهانی و استدلال عقلانی است. شیخ اشراق از پیروان فلسفه مشاء به «حکیم بحاث عدیم التأله» (شرح حکمة الاشراق، ۲۳) یاد کرده است. حکیم سبزواری نیز در وصف آنان می گوید: «این گروه در طریق معرفت به مجرد نظر و بیان و دلیل و برهان بسنده می کنند و از این رو به آنان حکمای مشاء گفته می شود که عقل آنان پیوسته در مثنی فکری به سر می برد؛ زیرا نظر و فکر عبارت است از حرکت از مطالب به سوی مبادی و از مبادی به سوی مطالب» (شرح الاسماء الحسنی، ۲۳۴).

اما در نظام فلسفه اشراقی، تفکر و استدلال برهانی گرچه لازم است، ولی کافی نیست و بهره گیری از ذوق عرفانی نیز لازم است. سهروردی آنان را: «حکیم متوغل فی التأله و البحث» (شرح حکمة الاشراق، ۲۱) می داند و حکیم سبزواری در وصف آنان می گوید: «آنان میان هر دو طریقه پیشین (تفکر برهانی و ذوق عرفانی) جمع کرده اند و به اشراقیون معروف اند و بدین جهت، به این نام موسومند که از عالم غرور دل برکنده و از گفتار ناصواب اجتناب کرده اند؛ از اشراقات عالم نور بهره مند گردیده و عنایت های الهی شامل آنان شده است و از اشراق قلب و شرح صدر برخوردار شده اند».

تفاوت های روشی فلسفه با علم کلام اولین تفاوت

در هر حال، در هیچ یک از این دو نظام فلسفی، به مشهورات و مسلمات استناد نمی شود. از روش های ظنی استدلال، مانند تمثیل و استقراء نیز بهره نمی جویند، بلکه دلایل فلسفی از نظر ماده و صورت، برهانی و یقینی اند، ولی رعایت این شرط در دلایل کلامی به عنوان یک اصل کلی لازم نیست، البته آنجا که متکلم در مقام کسب معرفت تفصیلی و تحقیقی پیرامون عقاید دینی است، رعایت این شرط برای او لازم است، ولی در نبرد کلامی با حریف، در استفاده از شیوه های مختلف

استدلال آزاد است و کارآمدترین شیوه در این هنگام، همان «جدال احسن» است. در چنین موقعیتی، نه تنها بهره‌گیری از روش جدل نکوهیده نیست و مایه نقصان شناخته نمی‌شود، بلکه کاری به جا و تحسین‌برانگیز خواهد بود؛ چنان‌که قرآن کریم، پیامبر ﷺ را به بهره‌گیری از جدال احسن توصیه می‌کند و می‌فرماید: «و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل، ۱۲۵) و هشام بن حکم به دلیل بهره‌گیری از این روش، در مناظره با عمرو بن عبید درباره مسئله امامت مورد تکریم امام صادق علیه السلام قرار می‌گیرد (کلینی، اصول کافی، ۱/۲۲۵).

البته موارد یاد شده نمونه‌هایی از عقاید و آرای متکلمان اشعری است. در هر حال، یکی از تمایزهای فلسفه و کلام از نظر روش بحث، این است که در فلسفه از نظر منطق ماده، استناد به مشهورات و مسلمات و مضمونات و مقبولات و شعریات مجاز نیست و فقط باید به یقینات استناد شود، و از نظر منطق صورت نیز تنها باید از روش‌های یقین آور مانند قیاس استفاده شود، ولی این شرط در علم کلام، کلیت ندارد و متکلم در مواردی در بکارگیری روش‌های مختلف استدلال مجاز است؛ چنان‌که بیان گردید. فیلسوف نیز گاهی به استفاده از روش غیربرهانی ناچار می‌شود، ولی نه به اعتبار فیلسوف بودنش.

تفاوت دوم

دومین تفاوت روش کلامی و فلسفی این است که متکلم غالباً در بحث‌های خود موضع‌گیری دینی دارد و می‌کوشد تا باور پذیرفته شده‌اش را، با استدلال عقلی به اثبات برساند. به بیان روشن‌تر، متکلم می‌کوشد تا بحث‌های عقلی را در استخدام اثبات عقاید دینی گیرد. تلاش او بر این است که اندیشه‌های عقلی با ظواهر شرعی مطابق باشد، ولی فیلسوف الهی بدون موضع‌گیری پیشینی، در مسائل اعتقادی، تنها با انگیزه حقیقت‌جویی، بحث‌های عقلی خود را آزادانه مطرح می‌کند و با استفاده از نیروی عقل به اثبات مقاصد خود می‌پردازد.

البته نباید آزاداندیشی فلسفی را به دین‌ستیزی و یا بی‌تقیدی به عقاید دینی تفسیر کرد، (کاری که متأسفانه برخی انجام داده‌اند)، بلکه مقصود این است که فیلسوف الهی با انگیزه حقیقت‌جویی،

عقل و تفکر خویش را به کار می‌گیرد و در عین حال، عقیده دارد که با هدایت‌های شرعی هماهنگ است و اگر احیاناً نتایج بحث‌های عقلی، با ظواهر دینی ناسازگار باشد، باید متن دینی را به گونه‌ای تفسیر کرد که با نتایج روشن و قطعی عقلی هماهنگ باشد؛ مانند ظواهر ابتدایی آیات که بر تشبیه و تجسیم دلالت دارند. حکیم لاهیجی در این باره گفته است:

«فرق بین کلام و حکمت آن است که چون دانسته شد که عقل را در تحصیل معارف الهی و سایر مسائل عقلیه، استقلال تمام حاصل است و توفقی در این امور به ثبوت شریعت ندارد، پس تحصیل معارف حقیقه و اثبات احکام یقینیه برای اعیان موجودات بر روشی که موافق نفس الامر بوده باشد، از راه دلایل و براهین عقلیه صرف که منتهی شود به بدیهیات که هیچ عقلی را در قبول آن توقف و ایستادگی نباشد، بی‌آنکه موافقت یا مخالفت وضعی از اوضاع یا ملتی از ملل را در آن مدخلی بود و تأثیری باشد، طریقه حکماء بود و علم حاصل شده به این طریق را در اصطلاح علما علم حکمت گویند و لامحاله موافق شرایع حقه باشد؛ چه حقیقت شریعت در نفس الامر به برهان عقلی محقق است، اما این موافقت را در اثبات مسائل حکمیه مدخلیتی نباشد و ثبوت وی موقوف بر آن نبود. و اگر احیاناً مخالفتی میان مسئله حکمی که به برهان صحیح ثابت شده و قاعده شرعی ظاهر شود، تأویل قاعده شرعی واجب بود، و اگر ثبوتش از شرع به نوعی بود که قابل تأویل نباشد، و آن مسئله عقلی از مسائل موقوف علیه اثبات شریعت نباشد، کاشف بود از وقوع خللی در طریق ثبوت آن مسئله و تواند بود که هیچ عقلی در چنین مسئله که موقوف علیه ثبوت شریعت نیست اصابت حق نکند. اما اگر آن مسئله از مسائل موقوف علیه به ثبوت شرع بود، حکم به وقوع خللی در طریق آن مسئله متعین بود، اما اتفاق جمیع عقول در آن و عدم اصابت احدی بر حقیقت آن روان بود، و گرنه سد باب اثبات شرع لازم آید.

مثال اول، مسئله قدم زمانی عالم؛ چه نقیض آن موقوف علیه ثبوت نبوت نیست. پس اتفاق عقول در (خطای) آن جایز است و مثال دوم، مسئله علم (خداوند) به جزئیات، چه نقیض آن لامحاله موقوف علیه نبوت است» (گورمراد، ۲۳، ۴۱).

۳. مقایسه غایت‌های کلام و فلسفه

مهم‌ترین غایت فلسفه اولی، تکامل یافتن نفس انسانی است که از طریق شناخت حقایق موجودات بر پایه برهان به دست می‌آید؛ چنان‌که صدر المتألهین در تعریف آن گفته است: فلسفه عبارت است از تکامل یافتن نفس انسان در پرتو معرفت به حقایق موجودات، آن‌گونه که هستند و حکم به وجود آنها بر پایه تحقیق برهانی، نه با استناد به ظن و تقلید، به اندازه توانایی بشر (سفار، ۲۰/۱).

به بیان دیگر، می‌توان گفت: فلسفه اولی دو هدف مهم را تعقیب می‌کند:

الف) شناخت احکام و خواص کلی که بر اساس آن بتوان حقایق را از پندارها باز شناخت؛
ب) شناخت اسباب و علل ماوراء طبیعی و به ویژه علت نخستین؛ چنان‌که علامه طباطبایی رحمته الله در این باره گفته است: غایت حکمت الهی باز شناختن موجودات حقیقی از غیر آنهاست و نیز شناخت علل عالی و برتر هستی و به ویژه علت نخستین است که همه موجودات به او منتهی می‌گردند و شناخت اسماء حسنی و صفات علیای او که همان خدای عزیز است (بداية الحکمة، ۷).

غایت‌ها یا اهداف علم کلام عبارت است از:

۱. دست‌یابی به معرفت تفصیلی و تحقیقی در زمینه عقاید دینی؛
 ۲. ارشاد و هدایت‌های جویان؛
 ۳. الزام معاندان یا دفاع از باورهای دینی و پاسخ‌گویی به شبهه‌های مخالفان.
 ۴. اثبات موضوع برای دیگر علوم دینی (ربانی گلباگانی، درآمدی بر علم کلام، ۴۳-۳۷)
- با دقت در آنچه گذشت برمی‌آید که علم کلام و فلسفه اولی در یک مورد هدف مشترک دارند و آن بحث درباره وجود و صفات خداوند است. مباحث کلامی دیگر، مانند نبوت، معاد و ... نیز در حقیقت به خداشناسی باز می‌گردند؛ زیرا همگی مصداق‌ها و مظاهر صفات الهی همچون عدل، حکمت، رحمت و لطف هستند. از همین رو، مباحث یاد شده همان‌گونه که در متون کلامی بحث شده‌اند در متون فلسفی نیز مطرح گردیده‌اند.

منابع

۱. ابن سینا، حسین، الشفاء، الالهیات، تحقیق: حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۱۸ ق.
۲. امینیان، مختار، مبانی فلسفه اسلامی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۳. ربانی گلپایگانی، علی، در آمدی بر علم کلام، قم، دارالفکر، ۱۳۷۸ ش.
۴. سبزواری، ملاحادی، شرح الاسماء الحسنی، تحقیق: نجفقلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۵. سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تنوریک شریعت، تهران، صراط، چاپ ششم، ۱۳۷۷ ش.
۶. شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، به اهتمام: عبدالله نورانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش.
۷. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.
۸. طباطبایی، محمد حسین، بدایة الحکمة، تصحیح: عباسعلی زارعی، قم، نشر اسلامی، چاپ هجدهم، ۱۴۲۲ ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تحقیق: محمد جواد فقیه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. لاهیجی، عبدالرزاق، شوراق الالهام، تحقیق: اکبر اسدعلیزاده، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
۱۱. _____، گوهر مراد، تصحیح: زین العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۱، [بی جا]، نشر بین الملل، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، تهران، صدرا، چاپ ششم، ۱۳۶۸ ش.